

از فرات قانیل

گذری بر مهدادیان بزرگ و تمدنهای کهن

آنچه در این صحائف آمده یادداشت های سفر تابستانی
امسال من است به چند کشور عزیزی که گاه و بیگاه در مواقع بیکاری
به رشته تحریر درآمده است.

این یادداشت هایش تر مطالبی است که به صورت «تداعی
معانی» اینجا و آنجا به ذهن نویسنده آنها خطور کرده است نه
مشاهدات و آنچه دیده و شنیده، و از این رو پیش از آن که «خطرات»
باشد «خطرات» ذهنی و تفکرات اوست (اگر اصطلاح «خطرات»
در این معنی درست باشد).

تاچه قبول افتد.... آبان ماه ۱۳۵۱ مدرسی طباطبائی

در لبنان

نام «لبنان» را پس از استقلال و انفصال از شامات برای این منطقه انتخاب کرده اند
و گرنه در اصل همان گونه که یاقوت نوشته است نام رشته کوهی است که در این سرزمین واقع
است. دیده اید که سعدی هم در گلستان از یکی از مسلحای جبل لبنان «یادمی کند و شیخ بهائی نیز
که خود از آن خاک است داستان عارفی را که در کوه لبنان مقیم بوده به رشته نظم کشیده
است. اینها همه می رساند که لبنان نام این رشته کوه و دامنه و اطراف و دور و بر آن
بوده که از روزگاران دور به خوبی آب و هوا شهره بوده است تا آنجا که «ابن الخراسانی»
درباره آن گفته:

و کیف التذانی ماء دجلة مرقاً و امواء لبنان الذواعذب

از متون عربی و دواوین اشعار شاعران عرب نیز هر جا نام لبنان آمده است همراه با قرآینی است که معلوم می‌دارد مقصود همان کوه و منطقه اطراف آن است که همه را به اعتبار کوه یا رشته کوه مزبور «لبنان» می‌خوانده‌اند . از مصادر قدیم آنچه در حال حاضر ذکر این نام را در آن دیده‌ام و به خاطر دارم دیوان شاعر پاک اعتقاد قرن ششم و آغاز هفتم «فتیان شاغوری» است که در چند جای آن «لبنان» را به عنوان منطقه‌ای کوهستانی یاد کرده است (۱).

این نام در روایات اسلامی نیز آمده است . روایتی از خصال صدوق به خاطر دارم نزدیک به این مضمون که : «ثلاثة لاتضرك : التفاح اللبانی ۰۰۰» (۲) و معلوم می‌دارد که سیب خوش طعم و بوی لبنان از روزگاران دور مورد توجه بوده است . در مصادر دیگر به خصوص در دواوین نیز ذکر سیب لبنان دیده می‌شود . از باب نمونه در همان دیوان «فتیان» در چندین مورد از آن یاد شده که آنچه به خاطر است :

هلم یا لائمی قدائمر البان و انظر فواکه فیها للب حیران
فالفرع منه عناقید ووجنته تفاح لبنان والنهدان رمان (۳)

و نیز :

و خودد عندها تفاح لب . . . نان فی الاغصان خجلان حزین (۴)

واضح است که مورد تشبیه سیب سرخ لبنان است نه سیب زره که اکنون بیش از آن دیگر مورد توجه قرار دارد (۵)

* * *

شامات تا جنگ جهانی اول جزء امپراطوری عثمانی بود و از آن پس تا پایان جنگ جهانی دوم تحت قیمومت فرانسه قرار داشت و پس از جنگ مستقل شد . البته با تجزیه بدو قسمت و دو کشور : سوریه و لبنان ، تا هم در جهان مسلمان عرب استخوانی میان زخم

۱ - صفحات ۸۲ و ۵۲۸ و ۵۴۸ . دیوان فتیان را مجمع دمشق چاپ کرده و من در شام بدست آوردم و این قسمت را پس از دیدن آن در اینجا افزودم .

۲ - چاپ مکتبه الصدوق . ص ۱۴۴ .

۳ - دیوان ، ص ۴۷۵ .

۴ - ایضاً ، ص ۴۸۴ .

۵ - ابن عبدربه در العتدالفرید (ج ۳ ص ۱۴۶) از تورات نقل می‌کند که خداوند در یکی از مکالمات خود با موسی او را به «یا صاحب جبل لبنان» - صاحب بمعنی صاحب و همراه و ملازم - خطاب فرموده است .

بجای نهاد و کشوری عرب و مسیحی ساخته باشند و هم‌باین وسیله تفرقه وجدائی بیشتری در این منطقه بوجود آورند .

از عامل مذهب در لبنان تنها نیز برای ایجاد تفرقه بهره‌برده شد، باین ترتیب که هر يك از مقامات بالا و بزرگ کشور را به یکی از مذاهب واگذارند: ریاست جمهور را به مسیحیان ، نخست‌وزیری را به سنی‌ها و ریاست پارلمان را به شیعه که هیچ‌وقت باهم کنار نیابند . لیکن از آنجا که بحمدالله‌والمنه ۱ برای هیچ‌یک از این گروه‌ها در لبنان همچون بعضی جاهای دیگر دین و ایمانی حساسی به جای نمانده است این تقسیم بنسبدهی هیچگاه منازعه و مجادله‌ای به‌وجود نیاورده . و از این رولبنان تاکنون مشکلی از این دست نداشته است . تنها اشکال این تقسیم ، تبعیض ناگواری است که در تقسیم کارهای اداری پدید آمده ، تا آنجا که تقریباً ۹۰ درصد مشاغل و پست‌های دولتی در دست مسیحیان است و بیشتر ۱۰ درصد باقی مانده در اختیار سنیان و کمترین بهره از آن شیعیان است که به ادعای خودشان از هر یک از دو قشر مذهبی دیگر بیشتر و زیادترند . به حکم و اقتضای همین تبعیض دولت لبنان در جریان سرشماری عمومی چند سال قبل از دادن تابعیت بقبائل مسلمان مهاجر از جمله کردها که تعداد معتنابهی هستند و بسیاری از آنان چند نسل در خاک لبنان بوده‌اند خودداری نمود و در برابر قبائل مسیحی مهاجر به لبنان را داخل شمار آورد و به آنان تابعیت لبنانی داد . با این همه به این نکته نیز باید توجه داشت که در ترکیب اجتماعی خاص لبنان اگر جز این بود بدون تردید با در نظر داشتن چشم‌هم‌چشمی‌های میان دو فرقه اسلامی کار بسادگی امروز نبود و با احتمال بسیار قوی به کشت و کشتار هم می‌رسید ، اتفاقاً مسلمانانی که در پست‌های اداری بوده‌اند و هستند از پس « نامسلمانی » کرده و نسبت به مذهب بی‌اعتنا بوده و هم‌مسلمانان را آزار داده‌اند مسلمانان بخصوص شیعیان گویا خرسندترند که مشاغل در اختیار مسیحیان باشد تا از ناز و افاده و ندانم‌کاری کسانی که بعنوان نماینده و با پشتوانه آنان بر مسند کار می‌نشینند در امان باشند . . .

این چند سطر در طیاره جمبوجت پان‌آمریکن که فقیر محرز سطور ۱ - مرا پاچند سد نفر دیگر از تهران به بیروت می برد علی‌الرسم بقصد رفع بیکاری نوشته شد .

بیروت

مسافت زمانی تهران تا بیروت با هواپیما دو ساعت و یک دقیقه‌ای چند بیشتر است . اختلاف افق نیز گویا نیم ساعت باشد . امتیاز عمده بیروت بر دیگر پایتخت‌های عربی تمیز بودن نسبی آن است و این

البته در بلاد عرب موضوع کوچکی نیست . کسانی که حجاز را دیده و به مکه مشرف شده و خیابان پشت « مسعی » را از روی صفا مشاهده نموده باشند می دانند چه می گویم ۱ .

* * *

گویا بیروت «تمدن»ترین و پیشرفته ترین شهر جهان عرب است ، البته از آن نوع تمدن ها و پیشرفت ها که در جهان سوم و « شرق» میسر می شود ، با همه مظاهرش و دربی پرده ترین نوع و شکل نیز . اما در چنین شهر متمدنی جالب است بدانید که هفته ای یکی دوبار آب سراسر شهر به مدت يك شبانه روز و گاهی کمتر و زیادتر قطع می شود ، و در نتیجه در این شهر « پیشرفته ۱» بخصوص در هتل ها و مسافر خانه هایی که مخزن آب نداشته باشند يك مشت آبی که با آن سرومی توان شست یا بقول مترجم تاریخ قم «آن مقدار آب که با آن بخشکی سیراب شود» (۱) میسر نیست . می گفتند تناسب مقدار آب موجود در مخازن آب لوله کشی شهر با مقدار تمهد روزانه سازمان آب در قبال انشعابهایی که داده قریب يك بر دوازده است .

سایر مایحتاج عمومی را نیز بر این روال و منوال یافتیم . حساب و کتابی در کار نیست . نرخ های اجناس مطلقاً مورد رسیدگی قرار نمی گیرد و از این رو گاهی درد و محل نزدیک بهم اختلاف قیمت يك جنس حیرت آور است . همچنین است نرخ تاکسی ها برای مسافت های مختلف که در این مورد اخیرد اجحاف ، ها به صورت بارزتری انجام می پذیرد آنهم در برابر چشم پلیس که حق یا دست کم وظیفه دخالت ندارد .

کشوری که قلم درشت در آمدش را توریست ها تأمین کنند البته باید چنین باشد . از این دست چند واقعه جالب برای محرر سطور روی داده که هر يك نموداری از احوال و اوضاع این خطه است از باب مثال مکرراتفاق افتاد که برای طی مسافتی با رانندگان تاکسی ها به چانه زدن می پرداختیم و آخر سر با ارزان ترین آنها به مقصد رهسپار میشدیم و نوعاً بعد معلوم میشد دو برابر نرخ واقعی معمولی را - یا گاهی بیشتر - اخاذی کرده اند . البته گله ای نیست ، چه بسا رانندگان قم ما هم غرباء و زامران حضرت معصومه (ع) راسر و کیسه کنند .

* * *

بیروتی ها بیشتر مردمانی مؤدب و اروپائی منش هستند و از همین رو با مردم هیچ يك از پایتخت های عربی دیگری که تا کنون دیده ام قابل مقایسه نیستند حتی قاهره . فرانسوی ها حق داشته اند سوریه و لبنان را از هم جدا کرده اند ۱ .

۱ - تاریخ قم ، ص ۶ .

به علت تسلط چندین ساله اینان بسیاری با زبان فرانسه نیز آشنائی دارند. جزاین «تمدن» اروپائی در وضع لباس پوشیدن و خیابان آمدن زنان و دختران و دریا رفتن آنان و دیگران، و کافه‌ها و کازینوها و تریاها و همه اینها رفتن‌های اهالی و روابط و مناسبات دختران و پسران و انواع مجلات و مطبوعات و چیزهای دیگری از این دست نیز تجلی کرده است. یک چیز دیگر هم هست که برای استفاده و استفاضه و آگاهی آن دسته از مریدان بزرگوار و دلسوز جوانان کشور و «متفکران» مورد احترام و تکریمی که وقتی به یک کشور اروپائی می‌روند پیش از همه چیز سراغ کوی «پیادگان عشق» اش را می‌گیرند و بعد خاطرات همانجاشان را برای ارشاد عموم در مجلات و غیر آن نشر می‌فرمایند در اینجا ذکر می‌شود، و امید است حداکثر استفاده را بفرمایند و ایضاً با خاطرات نگاری مفصل و مبسوط بر همه منت نهند.

مقصود از این آخرین تابلوهای «بیت لیلیا»، «بیت سامیه» و «بیت نیبیله» و «بیت نادیه»، و دهها تابلوی دیگر از این قبیل است که در کوی مخصوصی منسب از «ساحة البرج» یا «ساحة الشهداء» و گویا تک و توکی در یکی دو جای دیگر به چشم می‌خورد. این بیوتات «متبرکه» در بیروت همان کار را می‌کنند که «کوی پیادگان عشق» در کپنهاگ تصدیق می‌فرماید که «سالی عام» از این سروساده‌تر ممکن نیست. البته برای شهری که همه وسائل «تحریک مصنوعی» را بصورت کامل مورد «استفاده» قرار داده است و چون بیوتات متبرکی نیز عادی است. وقتی بنیاد همه چیزمان را - تا آنجا که بکشور در حال توسعه بودن لطمه نزنند و ما را از غرب بی نیاز نکنند - از فرنگی‌ها بگیریم و تقلید کنیم و در این گونه امور سعی و کوشش نماییم که سواد مطابق اصل بلکه دقیق‌تر از اصل باشیم طبعاً باید پروژه کوی عشق را هم پیاده کنیم که چیزی نیست جز مرحله تطبیق عملی و خارجی همان دروسی که بصورت ذهنی و سمعی و بصری از مطبوعات و مجلات آموزنده و از فیلم‌های سینما و تلویزیون و از جاهای دیگر آموخته شده است.

نزدیکترین این «بیوتات» - به محل سکونت حقیر خانه‌ایست با تابلوی «بیت سلمی»، در چند قدمی «ساحة البرج» - مرکز شهر - و طبعاً دیدن آن بی‌درنگه یادآور این بیت حافظ که عجب مناسب افتاده است:

منزل سلمی - که بادش هر دم از مامد سلام ا -

پرسدای کاروانان بینی و پانگه جرس ا

برای آنان که بوق و کرنا برداشته و طبل و دهل بدست گرفته، ایران و ایرانی

را به اخذ تمدن فرنگی فرا می خواندند و می خوانند می باید برخورد با اینگونه مظاهر «تمدن فرنگی» که چه در اروپا و چه در شرق خود باخته از نمودهای بارز آن بشماراست عبرت و بانگ بیدارباشی باشد.

این «تمدن» که حضرات را آن چنان فریفته و دلباخته خویش ساخته است ، چه در غرب و چه در شرق بشریت را اکنون چهار اسبه به سوی دارالبوار می کشاند . و محیط اجتماعات را هر لحظه فاسدتر و منحط تر ولجن بارتر می سازد . در غرب دلشان خوش است که در جوار این فساد وحشتناک صنعت و تکنیکشان به این پایه رسیده و روز به روز روبه پیشروی است ، در این سوی دنیا این دلخوشی را هم ندارند و از «اخذ تمدن فرنگی» که مقدسات ملی و مذهبی و سنن و رسوم و آداب و عادات چندین هزار ساله را پایش سر بریدند و فدا کردند و قربانی مقدم میمنت شیم مسمودش داشتند ، جز همین فسادبنیان کن بنیاد برافکن بهره ای نبردند و سودی نیاندوختند . نمیدانم بالاخره کاوه نویسان اسبق و پیروان مکتبشان قانع شدند که «اخذ بی قید و شرط این تمدن» و «سرتاپا فرنگی شدن ایرانی» راه علاج عقب ماندگی ها و نابسامانیها نتواند بود یانه ؟

میان شهر و فرودگاه برخلاف پاره ای از پایتخت های دیگر عربی چون دمشق و قاهره و کویت مسافت زیادی فاصله نیست . در مسیر فرودگاه از مناظر جالب منظره فضای سبز بیروت است مرکب از تعداد بیشمار درخت کاج سرسبز که در چند منطقه وسیع غرس شده ، و درختان چنان انبوه و یکنواخت که گویی برای مسافت بسیار چتر سبزی سایه افکنده است .

در نزدیکی فرودگاه کوه های پوشیده از درخت و سبزه شرق و شمال شرق بیروت هویدا می شود .

لبنانی که میگویند و میشنوید با آب و هوای لطیف و بیلاقات پاکیزه و خوب در این کوهها و پشت این کوههاست . و گرنه در بیروت با این آب و هوای گرم ساحلی این چندروزه پوستمان کنده شده است.

به خصوص آنکه گاهی ابرهم بالا میآید و آسمان بیروت را میپوشاند که آن وقت باید گفت:

گل بود و به سبزه نیز آراسته شد!

برای بدرقه دوستی بفرودگاه رفتیم ، عزیزی یادآور جریان حمله هوایی اسرائیل باین فرودگاه شد و خصوصیات آنرا با تطبیق بر مواضع مربوط بیان نمود که در حد خود جالب

وازنظری نیز اسف آور بود.

او می گفت: در ماجرای حمله هواپیماهای اسرائیلی در نقطه‌ای که نشان داد و قریب یکصد متر با ساختمان سالن فرودگاه فاصله داشت - فرود آمدند. را دارهای مرکز فرودگاه گویا چیزی نشان نداده بودند. سربازان اسرائیلی از هواپیماها پائین پریدند و نخست چند تیر هوایی بسوی ساختمان شلیک کردند که در نتیجه کلیه کسانی که در آنجا بودند اعم از پلیس و افسرها و مردم و کارکنان و مأموران متحد القول و العمل پای به گریز نهادند و در مدت چند دقیقه سالن خالی شد.

آنگاه سربازان اسرائیلی که تا آن لحظه خود را به سالن رسانده بودند به درون آمدند و یک تن از آنان مقابل در ورودی سالن ایستاد. بقیة السیف دقیقه‌ای چند در درون باستراحت و رفع خستگی پرداختند و گویا با خود از اسرائیل «بستنی» نیز آورده بوده‌اند که مصروف داشته و لیوان‌ها را بر جای نهاده بودند تا ناظران را عبرتی باشد! سپس بیرون آمده، به سوی هواپیماهای موجود در باند فرودگاه رفتند که تعداد آنها که ۱۴ می‌رسیده است. هر یک از هواپیماها را با پرتاب نارنجکی به درون آن به دیار برهوت روانه داشتند و سپس باتأنی و طمأنینه کامل بر مراکب خود نشستند و به هوا برخاستند. پلیس انتظامی و مأموران سپاهی و نظامی گویا ده پانزده دقیقه‌ای بعد سر می‌رسند و می‌بینند که مهاجمان از ترس آنان اگریخته‌اند.

در همین هنگام و پیش و پس آن فریاد رعد آسای «موعدنا فی تل ابیب» و «نحطم العدو» و «نقضى علی اسرائیل» از رادیوهای عربی در پایتخت‌ها و شهرها و نقاط مختلف جهان عرب و دیگر جهان‌ها طنین افکن، و نمایاننده قدرت و نیروی قاهره «الجیش العربی المظفر» و رهبران انقلابی آن نوید دهنده پیروزی قاطع و حتمی اعراب در آینده بسیار نزدیک بود!

تبشیر مسیحی

به اطاق که باز گفتم دیدم جزوای عربی روی میز است. گویا در موقع سرویس آنجا نهاده بودند. جزوه در دعوت بمذهب مسیحی بود. هم خوب نوشته شده بود و هم خوب بچاپ رسیده بود. حتی مثل منی که حوصله خواندن این جور چیزها را مطلقاً ندارم علاقمند شدم تا آخر آنرا مروری بکنم. بعد معلوم شد که مبشران نسرینه و مادینه مسیحی هر روز به هتل‌ها و مؤسسات سر می‌زنند و خلائق را براه راست! ارشاد می‌کنند.

تظیر این وضع را در ایران و دیگر کشورها هم میبینیم . مسیحیت با امکانات وسیعی که در اختیار دارد بطور منظم و پیکر مشغول تبلیغ است و از پیش هم می برد . هیچ جای عصبانی شدن هم نیست . «ناموس آفرینش» است که هر کس لیاقت بیشتر و پشتکار زیاد تر و ثبات قدم فزون تر و نظم و تشکیلات بهتر داشته باشد موفق تر خواهد بود . ما هم اگر «عرضه» داشتیم و مرد میدان بودیم همون کار را می کردیم و طبعاً با شناساندن مکتب جامع الاطراف خود پیروزی ما قاطع و سددردم بود . نمیشستیم بجای کار مثبت و اساسی کتاب بنویسیم و تحقیق کنیم درباره روابط تبشیر و استعمار! درست ، استعمار مسیحیت را تقویت می کند و تبشیر مقدمه و مؤخره آن است ، به قول آقایان اهل علم «ثم ماذا؟» من باید ببینم خودم در این دنیای وانفسا چه کاری برای دین و آئین و مکتب و مرام کرده ام و تا چه حد وظیفه «پاسداری» و «نگهبانی» ام را انجام داده ام .

« ماها » فقط بلدیم بنشینیم برای مسیحی ها مضمون کواک کنیم ، و دل خودمان را به این خوش داریم که اسلام چون « به ذات خود ندارد عیبی » خودش در آفرینا مشغول پیشرفتن است ! .

غافل از اینکه این ساز را نیز دیگران سر دادند تماماً بیشتر بخواب خرگوشی فرو برند و زمینه را برای خویش مصفاً و مخلاً سازند ، و به عبارت دیگر تا پیشه تھی ماند و دلیر بدان درآیند ! .

با اندکی دوراندیشی می توان وضع آینده را در چنین زمینه ای تشخیص داد . آینده ای که متأسفانه به نفع ما و مکتب ما نخواهد بود .

* * *

در برابر این آمادگی و فعالیت و کوشش همه جانبه وضع تبلیغات اسلامی و به خصوص شیمی در این دیار بسیار تأثیر آور است . مقصود از تبلیغاتی که می گوئیم نه اینست که برنامه و فعالیتی برای معرفی اسلام و تشیع داشته باشند ، اینکه پیشکش شان و پیشکش مان ، حتی برای خودشان و برای فرزندان و جوانانمان هم برنامه مذهبی ندارند .

دنیاله دارد